

آسانی و با قوی ترین آنتی بیوتیک ها هم از میان نمی رود و بصورت یک بیماری مزمن در وجود انسان باقی می ماند. به همین دلیل بود که این افکار در وجود فرح نیز باقی ماند و عده ای از دوستان **چپگرا** و اعضای **کنفدراسیون** دانشجویی (انگلو فیل) زمان تحصیل او نیز با استفاده از موقعیت جدید وی وارد خدمت دربار شدند. یکی از نزدیک ترین دوستان زمان تحصیل فرح، **لیلی امیر ارجمند** بود و همچنین **پاشا بهادری** که در پاریس با فرح زندگی می کرد رئیس دفتر فرح می شود. فردوست می نویسد: « **ساواک** بعدها به فعالیت های لیلی امیر ارجمند و شوهرش که استاد بخش فیزیک اتمی دانشگاه تهران بود و در روزنامه اطلاعات هم سمتی داشت، مشکوک شد و گزارش هایی درباره **اشاعه افکار کمونیستی** از طرف آنها به شاه داد ولی **فرح**، محمد رضا پهلوی را توجیه کرده بود که اشاعه بخشی از مطالب **مارکسیستی** به **نفع سلطنت اوست**. در دوران فرح با حمایت دفتر او تفکرات کمونیستی و آته نیستی (لائسیسته) رواج داده می شد و **روشنفکران مارکسیست** مانند **فیروز شیروانلو** جذب دفتر فرح می شدند و یا در نهادهایی چون **کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان** تحت حمایت او قرار می گرفتند ... ».

در این زمان **اردشیر زاهدی** از طرف انگلیس مسئول حمایت از **کنفدراسیون دانشجویی** بود (کنفدراسیون دانشجویان **کمونیست** و **توده ای** توسط **انگلیس** در سال ۱۳۳۹ در **اروپا** و یک سال بعد در **آمریکا** تشکیل شد و شعبات آن در سراسر اروپا و آمریکا دایر گردید و بدون اطلاع شاه و هماهنگی همه **مزدوران** انگلیسی در دستگاه امور خارجه و اطلاعات و امنیت، بودجه آنان از طرف سازمان امور دانشجویی و وزارت امور خارجه به عنوان کمک به دانشجویان خارج تأمین می شد).

فرح از فرط استیصال برای **کمک مالی** به سراغ **اردشیر زاهدی** در حصارک می رود تا بتواند در پاریس تحصیل و زندگی کند. در **حصارک** ویلابی بود که اردشیر زاهدی با تعدادی از رفقای جوان او منتظر شکار دخترها و زنها می نشستند و هر مراجعه کننده از جنس مؤنث که مورد پسند زاهدی واقع می شد با او دوست می شد و اگر مورد پسند زاهدی نبود او را به یکی از رفقایش تقدیم می کرد. این بود کار و شغل زاهدی و البته به دوستان انگلیسی و آمریکایی اش هم چیزی می رسید.

حال این دختر، **فرح دیبا** در چنین وضعی برای درخواست پول به سراغ **زاهدی** در **حصارک** می رود. پس از آن فرح به کمک زاهدی وارد **سیستم جاسوسی انگلیس** و **کا. گ. ب** می شود (بعد از انقلاب روسیه که توسط لنین فراماسون و با کمک انگلیس انجام شد، کا.گ.ب توسط انتلیجنس سرویس به وجود آمد).



زمانی که شاه به پاریس آمد، زاهدی که وسایل رفاهی شاه را در سفر او به پاریس هماهنگ می کرد در شب اقامت شاه در پاریس، ملاقاتی را با فرح دیبا (۲۱ ساله) ترتیب می دهد و فردای آن روز شاه، عاشق فرح می شود. شاه در مراجعتش به ایران از اردشیر زاهدی می خواهد تا ترتیبی دهد که فرح به ایران بیاید و در کاخ او را ملاقات کند. اردشیر زاهدی ابتدا فرح را به همسر خود شهناز معرفی می کند و به بهانه بررسی مشکلات دانشجویان ایرانی در فرانسه و خواست شاه برای حل مشکلات آنها سعی می شود که در این ملاقات به طور تصادفی شاه هم حضور

داشته باشد و بعد شاه ابراز نماید که کم کم از فرح خوشش آمده است. یک هفته بعد از این ملاقات در منزل زاهدی، شاه به فرح پیشنهاد ازدواج می دهد.



شاه در خاطرات خود در کتاب مأموریت برای وطنم می نویسد: « دوشیزه فرح تصمیم داشت که لباس عروسی خود را در پاریس (از مارک کریستین دیور) تهیه نماید و برای گریز از تشریفات مفصل قرار شد به طور غیر رسمی و معمولی به آنجا برود و تا بازگشت وی از اعلام نامزدی خودداری شود.



فرح به اتفاق عمو و همسر عمو و همسر دایی خود به پاریس عزیمت نمود. دو روز بعد از مراجعت فرح به تهران نامزدی ما اعلام شد و تقریباً سه هفته بعد مراسم عقد ما طبق آئین و مراسم اسلامی بعد از ظهر دوشنبه ۲۹ آذر ۱۳۳۸ برگزار و در همان شب مجلس شام و ضیافت باشکوهی در کاخ گلستان منعقد گردید ...»

فرح همسر شاه شد و یکبارہ وضع این خانواده فقیر، دگرگون شد. تولد ولیعهد در نهم آبان ماه ۱۳۳۹ جای پای فرح را در کنار شاه محکم و

سیر فزونی قدرت را برای او هموار نمود. فرح در اسفند ماه سال ۱۳۴۱ دومین فرزند خود را (فرحناز) و در اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۵ سومین فرزند خود (علیرضا) را به دنیا آورد و رفته رفته موقعیت خود را در دربار استوارتر ساخت.



از سراسر کشور هرچه **دیبا** بود با شجره نامه به کاخ مراجعه کردند و او نیز همه را به عنوان دیبا پذیرفت که تعدادی نبودند! **قطبی** (پدر) مقاطعه کاری های سازمان برنامه را منحصر به خود کرد و با کمک **اصفیا**، که در آن زمان رئیس برنامه بود، با ۲۵ درصد استفاده به افراد دیگر واگذار می کرد. به این ترتیب ظرف دو سه سال، ثروت او به میلیاردها تومان رسید. فرح نیز چپاول کرد و دیباهای **واقعی** و **قلابی** همه چپاول کردند و تعدادیشان در تهران که مهم های آنها بودند جمعه ها به کاخ دعوت می شدند، به ۲۵۰ نفر رسید (در حالیکه **ثریا** که از خانواده **اصیل** و **سرشناسی** بود بیش از ۱۰۰ نفر دعوت نمی کرد). همه دیباها به سازمان برنامه و دریافت مقاطعه های بزرگ روی آوردند و برای دیگران چیزی نماند جز اینکه با پرداخت ۲۵ درصد به خانواده دیبا دست و پای کنند و مقاطعه ای بگیرند. در میان اینها به خصوص فردی به نام **مهندس دیبا** بود که واقعاً غوغا کرد. **فریده دیبا** هم در محل زندگی **رضاشاه** سکونت داشت و فرح تا می توانست به او پول و جواهر می داد. فریده دیبا در عین حال ادعای **تدین** هم داشت و مقلد **آیت الله سید احمد خوانساری** (انگلوپیل) بود و هر هفته **با حجاب** به دیدن او در خانه یا **مسجد** می رفت!

در سال ۱۳۴۶ شاه که به دنبال حادثه **سوء قصد** در کاخ مرمر بر جان خود ایمن نبود تصمیم گرفت جانشینی خود را در قانون اساسی روشن نماید و به همین منظور در **شهریورماه سال ۱۳۴۶** مجلس مؤسسان برای تجدید نظر در اصول سه گانه ۳۸ و ۴۱ و ۴۴ متمم قانون اساسی تشکیل گردید و مقرر شد اگر در موقع انتقال سلطنت **ولیعهد** به سن قانونی برای احراز مقام سلطنت (۲۰ سال) نرسیده باشد **شهبانو** مادر ولیعهد بلافاصله نیابت سلطنت را به عهده خواهد گرفت مگر اینکه از طرف پادشاه شخص دیگری به عنوان نایب السلطنه تعیین شده



باشد. نایب السلطنه شورایی مرکب از نخست وزیر و رؤسای مجلسین و رئیس دیوان عالی کشور و چهار نفر از اشخاص خبیر و بصیر کشور به انتخاب خود تشکیل و وظایف سلطنت را طبق قانون اساسی با مشاوره آن شورا انجام خواهد داد تا **ولیعهد** به سن بیست سال تمام برسد.

پیش بینی **احراز مقام نیابت سلطنت** از طرف **فرح** و عوامل **انگلیسی** بود که موقعیت او را در برابر شاه و همچنین خانواده او **استحکام** بخشید.

فرح دفتر مخصوص خود را نیز توسعه داد و با مسئولیت دادن به هم اتاق قبلی خود در پاریس،

پاشا بهادری به عنوان **رئیس دفتر** خصوصی و گرد آوردن عده ای از کمونیست ها و چپگرایان روشنفکر نمای آن زمان، یک **دربار خصوصی** برای خود تشکیل داد. مسافرت های به اصطلاح دولتی به خارج توسط **اردشیر زاهدی** برنامه ریزی می شد و اکثراً در این مسافرت ها یاران پیشین فرح و اردشیر زاهدی همراه بودند و به همین دلیل بود که **شهنواز** از زاهدی **طلاق** می گیرد. شاه نیز به خوشگذرانی های گذشته خود ادامه می داد. آگاهی روابط فرح با دیگران و همچنین شاه، باعث شده بود رفتار آنها نسبت به یکدیگر رو به سردی نهد.



فرح دیبا و پسردایی اش **رضا قطبی** که مسئولیت برگزاری **جشن های هنر شیراز** را به عهده داشتند، در سال ۱۹۷۷ در این جشن، صحنه های اهانت آمیزی را که با ارزشهای اخلاقی ایرانیان مغایرت داشت، به نمایش گذاشتند، برای مثال گروه تئاتری که این نمایش را ترتیب داده بود، یک باب مغازه را در یکی از خیابان های پر رفت و آمد **شیراز** اجاره کرده و ظاهراً می

خواستند برنامه خود را به طور کاملاً طبیعی در کنار خیایانها اجرا کنند. **صحنه نمایش** نیمی در داخل مغازه و نیمی در پیاده رو مقابل آن بود. یکی از صحنه هایی که در پیاده رو اجرا می شد، **تجاوز به عنف** بود که به طور کامل و بی پروا با یک زن که پیراهنش به وسیله مرد متجاوز چاک داده می شد، در مقابل چشم همه صورت می گرفت. **صحنه اهانت آمیز** دیگر هم این بود که یکی از هنرپیشگان اصلی نمایش باز هم در پیاده رو شلوار خود را کنده و هفت تیری در پشت خود می گذاشت و به این ترتیب تظاهر به خودکشی می کرد. واکنش مردم عادی شیراز و دیگر شهرها پس از اتمام این جشن ها که رقص های برهنه نیز در قسمت های دیگر، نمایش اجرا کرده بودند، بسیار **تنفراًلود** بود و یکی از **عوامل نارضایتی مردم** در فاجعه ۵۷ بود که توسط فرح و عوامل او برای سرنگونی شاه تدارک دیده شد.

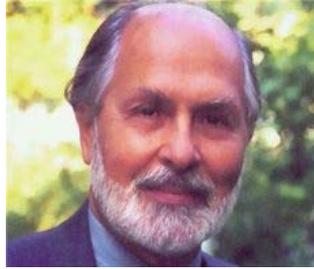
در همان ایام در رستوران « **کی کلاب** » مراسم ازدواج بین دو پسر، یکی پسر صفاری، **بیژن صفاری** (پسرخاله فرح) و دیگری **سهراب محوی** پسرخاله شاه صورت گرفت تا بدعت **ازدواج بین همجنسگرایان** هم گذارده شود. این خبر در آن روزها، حتی کسانی را هم که دم از فرهنگ فرنگی و اخلاق اروپایی می زدند شوکه کرده بود.

فرح به دلیل برخورداری **حمایت انگلیس** و عوامل انگلیس از او روز به روز نسبت به شاه **گستاخ تر** می شد. از طرفی شاه می دانست که جدایی از سومین همسرش که مادر چهار فرزند او بود به حیثیت و اعتبار وی در داخل و خارج لطمه شدیدی وارد خواهد ساخت. فرح با پی بردن به این نقطه ضعف شاه در سال های آخر سلطنت شاه رو در روی او ایستاد، او **دربار خصوصی** خود را به کانون فعالیت **کمونیست ها** (انگلو فیل) تبدیل نمود و به عدم رضایت شاه از فعالیت های آنان اعتنا نکرد. طی این سالها تمام وسایل تبلیغاتی و رسانه های خبری کشور از **رادیو - تلویزیون** گرفته تا مطبوعات، عملاً **در اختیار فرح** و گروه **چیگرا** و **کمونیست** او بود. **رادیو - تلویزیون** را **رضا قطبی** پسر دایی فرح با **اختیارات مطلق** به دست گرفته بود و از هیچکس جز فرح فرمان نمی برد.

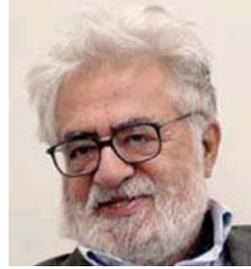
مطبوعات نیز به طور مستقیم و غیرمستقیم از طریق دفتر فرح (انگلو فیل) تغذیه می شدند و اخبار و گزارش های مربوط به فرح در صدر اخبار و گزارش های دیگر چاپ و منتشر می شد. **رادیو - تلویزیون** و مطبوعات طی این سال ها به **مرکز اصلی فعالیت گروه های کمونیستی و چیگرا** مبدل شد و چنانکه می دانیم بسیاری از کارکنان و نویسندگان و خبرگزاران این سازمان ها در همان مراحل اولیه انقلاب به دستور انگلیس با حرکت های انقلابی همراه و همدستان شدند و همواره **فرح** و گروه کنفدراسیونی **توده ای** او همراه با فرزند ناخلفش **رضا پهلوی** در مسیر استمرار حکومت اسلامی فعال بوده اند و در مقابل، حکومت اسلامی و سیاست بین المللی، این خانواده را برای خرج کردن پول های به سرقت رفته از ملت

نبرد با اهریمن

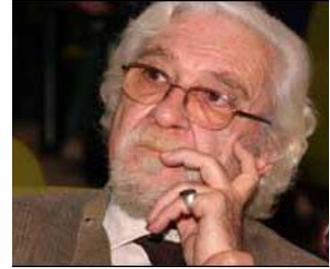
ایران که حدود بیش از بیست و دو میلیارد دلار می باشد، آزاد گذارده اند. فرح و رضا همواره از عوامل حکومت اسلامی نظیر **طبرزدی**، **گنجی**، **شیرین عبادی**، **حسین خمینی** و **خاتمی** حمایت کرده اند و عواملی مانند **داریوش شایگان**، **جفرودی**، **حسین نصر**، **احسان الله نراقی**، **مجید تهرانی نیا** و ... مشاورت مشترک خانواده پلید **رفسنجانی** و **پهلوی** را عهده دار بوده اند و هستند.



حسین نصر



احسان نراقی



داریوش شایگان

فرح دیبا در گفتگویی با مجله مصور OH LA چاپ پاریس (صفحه ۷ شماره ۵ تاریخ ۱۵ اکتبر ۱۹۹۸) به **سید بودن** خود افتخار کرده و خود را از «**آل پیامبر اسلام**» دانسته است.

« **Ma famille ne craignait pas que je sois influencée par le christianisme car nous étions pratiquants. Je suis une "Seyed", une descendante du Prophète** »



فرح دیبا از ابتدای ورود خویش به پاریس همواره با دشمنان ملت ایران از جمله **ژیسکار دستن** (یکی از نابودکنندگان ایران در کنفرانس گوادلوب) در ارتباط بوده است و در اکثر مهمانی های او شرکت می جوید.

در حال حاضر فرح در بستر بیماری به سر می برد و امید است که در آخر عمر به گناهانش علیه ملت ایران و عملکرد **ضد میهنی** در راه استمرار حکومت اسلامی اعتراف نماید و سهم عظیمی که برای نابودی **رژیم شاه** بر عهده داشت را نیز به گردن بگیرد.

هفته گذشته بسیاری از اعضای کنفدراسیون جدید و قدیم توده ای - انگلیسی و **فراماسون های حکومت اسلامی** برای دیدار آخر با فرح دیبا به فرانسه آمدند، از جمله **شیرین عبادی** که همواره تحت حمایت فرح دیبا قرار داشته است روز جمعه هفته گذشته به دیدن او می رود و روز شنبه ۲۷ اکتبر ۲۰۰۷ نیز مجلس مشترکی از عوامل و عناصر **حکومت اسلامی**، **پهلوی چپان**، **چی های توده ای اکثریت**، **کانون نویسندگان ایران در تبعید** یعنی کنفدراسیونی های قدیم و جدید ضد میهنی در دانشگاه **سوربون** پاریس که مرکز دسیسه گران ضد ایرانی می باشد جمع شدند.

اما درباره فساد مالی فرح و دفتر او :

بگفته **فردوست** : « سال ۱۳۵۰ یا ۱۳۵۱ روزی **سپهبد فیروزمند**، رئیس بازرسی نظامی به من گفت که شاه دستور داده که از دفتر فرح بازرسی اصولی به عمل آید. فیروزمند، برادرم **سپهبد نصرت الله فردوست** را مأمور این بازرسی کرد. نصرت الله بعداً به من گفت که این دفتر حدود **۶۰۰ کارمند** از همه نوع دارد که تعدادی شان، هم در وزارتخانه ها شغل دارند و هم در دفتر فرح و از حقوق و مزایای دو جانبه برخوردارند. تعداد زیادی هم ارزیاب و کارشناس دارد که در موارد لزوم از آنها استفاده می شود ولی به هر حال آنها همه **حقوق بگیران دائمی دفتر فرح** هستند.

مخارج هنگفت دفتر فرح از کجا می آمد؟!!

پاسخ این است که همه این بساط برای **سرگرمی خانم فرح** بود و **میلیاردها تومان** از بودجه کشور هزینه می شد. با وجود وزارتخانه های مسئول فرهنگی و هنری، مخارج هنگفت دفتر فرح و سودجویی های نزدیکان او در آن زمان **میلیاردها دلار** از بودجه کشور هزینه می شد تا این زن، **همان فرح حصارک** که برای هزینه تحصیل خود را به زاهدی تقدیم کرده بود، بیکار نباشد و **راضی** شود.

فرح و **همه فامیل دور و نزدیک او** و همه افرادی که به عنوان دوست به او نزدیک بودند و همه افرادی که در اطراف او شاغل بودند **پولهای گزافی** به بانکهای خارج انتقال دادند. از این ارقام اطلاعی ندارم ولی فردی که حاضر است **میلیاردها دلار** هزینه **جشن دو هزار و پانصد ساله** کند، آماده است ده برابر آن را به حسابهای خارج خود واریز کند و این رقم باید به دهها میلیارد دلار برسد. آنچه هزینه خود او نمی شد، فامیل و دوستان او از برنامه در مقاطعه ها می گرفتند. **اصفیا** رئیس سازمان برنامه تمام مقاطعه ها را به **خانواده فرح** اختصاص داده بود و پس از او، که

مجیدی رئیس سازمان برنامه شد، همین رویه ادامه یافت. اطلاع دقیق دارم که فقط **مهندس قطبی** (پدر رضا قطبی)، **مجید اعلم** و **مهندس دیبا** حدود ۱۰ درصد مقاطعه های بزرگ کشور را از سازمان برنامه می گرفتند و با ۲۵ درصد حق و حساب به دیگران می دادند. از زمان نخست وزیری **هویدا** دربار ایران به دوره قاجار رجعت داده شد و همه چیز مملکت در اختیار **محمد رضا شاه** و **فرح دیبا** قرار گرفت. هر چه زیاد می آمد متعلق به **اسدالله علم** وزیر دربار بود. ارتش را هم آمریکایی ها و انگلیسی ها می چاپیدند و در سفارشات **طوفانیان**، محمد رضا هم بی نصیب نبود و مبالغ متنابهی به حسابش در خارج ریخته می شد. بنابراین اگر دوران فرح را **اوج فساد و چپاول و غارتگری دربار پهلوی** بخوانیم سخن گزاف نگفته ایم.»

حوادث عشقی فرح



فرح در فرانسه سه دوست جدید به نامهای «**لیلی امیر ارجمند**» و «**کریم پاشا بهادری**» و «**فریدون جوادی**» برای خود یافت. لیلی امیر ارجمند بعدها در کاخ پهلوی به جرگه دوستان دربار، و سپس **همه کاره فرح** در کانون پرورش کودکان در آمد. لیلی امیر ارجمند از مبتدلترین زنانی بود که مظهر فساد دربار بود. **ملکه مادر** در توصیف خانم امیر ارجمند می گوید: «**این خانم یک زن بی بند و بار و آزاد از هر نوع قید و بند بود ... گاهی اوقات ده، پانزده، بیست زن از کارکنان دربار و ندیمه ها و خدمه و دوستانش را لخت، لخت مادرزاد می کرد و در استخر کاخ بدون هیچ پوششی شنا می کردند.**»

یک مرتبه آقای **صاحب اختیار** سرپرست خدمه های کاخ در مورد این عمل به لیلی اعتراض کرد و گفت: «این کار در جلوی کارگران کاخ خوب نیست. لیلی گفت: «بگذار نگاه کنند برای سوی چشمشان خوب است.»

لیلی امیر ارجمند می گفت: «اگر آدمها در حضور هم معاشقه، مغازله و زناشویی کنند، لذتش دو چندان می شود و خودش همیشه مجالس چند نفره راه می انداخت و گاهی که مرد کم می آوردند از همین خدمه دربار صدا می کردند و می بردند به داخل محفل خودشان.» شوهر لیلی امیر ارجمند **حسین علی امیر ارجمند** از او بی غیرت تر بود، «هر وقت مردی زنش را می بوسید او مؤذبانه تشکر می کرد.»

مادر فرح از فساد این دوست شبانه روزی فرح تعجب می کند و می نویسد: «البته من از بی پروایی جنسی لیلی ناراضی بودم، به ویژه در مسافرت های نوشهر و کیش عادت داشت بدون

هیچ پوششی وارد دریا شود و برایش اهمیتی نداشت که دهها نفر نگهبان و گاردی ها دارند او را تماشا می‌کنند.»



خانم **امیر ارجمند** در همان دوران تحصیل در فرانسه «تغییر دین داده و به **کاتولیک** گرویده بود.» لیلی امیر ارجمند با این همه فساد، شب و روز در کنار فرح بود، هرگاه در تهران بودند، در **کاخ** بود و هرگاه مسافرت می‌رفتند **ملتزم رکاب** بود. امیر ارجمند چنان به فرح علاقه نشان می‌داد که «سعی می‌کرد در طرز لباس پوشیدن و آرایش **شبيه فرح** باشد.» و فرح نیز سعی می‌کرد در بی بندوباری **شبيه امیر ارجمند** باشد.

به گفته محافظ شاه «این خانم از دوستان ملکه فرح دیبا بود، خیلی از کارهای آنها **مثل هم** بود. مثلاً در **وقاحت** و بی شرمی کاملاً شبیه هم بودند. از این که جلوی مردم لخت قدم بزنند لذت می‌بردند. البته گاهی فرح در اثر فشار مادرش کمی رعایت می‌کرد.»
البته یک لیلی دیگری نیز به نام «**لیلی دفتری**» دختر **سرتیپ دفتری** که در **وقاحت** دست کمی از امیر ارجمند نداشت، جزء حلقه **دوستان فرح** بود. این دو نفر نیز «وقتی که در نوشهر همراه فرح بودند با وضع قبیحی روی ماسه‌ها می‌خوابیدند و در مقابل سربازان گارد حرکات شنیعی می‌کردند. خود فرح هم دست کمی از آنها نداشت و حتی به یک عکاس اجازه داده بودند که ...»

معروف‌ترین فساد جنسی فرح **کشف رابطه او با فریدون جوادی** بود. «فریدون جوادی از قدیمی‌ترین دوستان ایام تحصیل فرح در پاریس و در واقع **اولین دوست او در فرانسه** بود.» به دنبال فرح، جوادی نیز به دربار راه یافت. جوادی دوست سفر و حضر فرح بود. در مسافرتی که فرح و دوستانش به خجیر در منطقه **جاجرود** رفته بودند، فرح با جوادی مشغول **معاشقه** بودند که یکی از سربازان گارد آنها را مشاهده می‌کند. سرباز چون جرأت اعتراض به فرح را نداشته به فریدون جوادی اعتراض می‌کند. این سرباز از لرهای خرم‌آباد بود و چون متعصب بود نزد فرمانده‌اش **سرهنگ بیگری** می‌آید و می‌گوید: «ما خیال می‌کردیم از یک زن عقیفه نگهبانی می‌کنیم و نمی‌دانستیم که این طور مسایلی هم در میان است.» سرانجام سرباز را با **تهدید** و تحبیب و خریدن یک باب مغازه مرخص می‌کنند.

رابطه فرح و جوادی در این دربار امر غیر منظره‌ای جلوه نمی‌کرد و تنها در موقع بروز رقابت‌ها و حسادت‌ها تجلی می‌کرد. فرح نه تنها از فاش شدن این ماجرا و اهمه‌ای نداشت بلکه دستور داد تا اتاق یکی از مأموران گارد را در اختیار جوادی قرار دهند تا **نزدیک** او باشد.

ملکه مادر در این رابطه معتقد است فرح، عمداً و عالماً کاری می‌کرد که به **محمد رضا** لطمه بخورد. ملکه مادر در عکس العمل به این ماجرای عشقی می‌نویسد:

« خوب چه کار می‌توانستم بکنم؟ اگر می‌خواستیم به محمد رضا بگوییم درست نبود و پسر **ناراحت** می‌شد. این بود که خودم فرح را خواستم و به او نهیب زدم که زنیکه گدا زاده خجالت نمی‌کشی این قبیل کارها را در جلوی چشم کارکنان دربار انجام می‌دهی؟ »

البته **ملکه پهلوی** در مورد غیرت محمد رضا گزافه‌گویی می‌کند. چطور ممکن است شاهی که خواهر و مادرش در پیش چشمش به هرزگی می‌پرداختند از رابطه همسرش ناراحت شود؟ شاید پاسخ فرح به ملکه پهلوی تأییدی بر استنباط ما باشد.

« فرح گفت: درست گفته‌اند شاه می‌بخشد، شیخ علی خان نمی‌بخشد! خود **محمد رضا** مرا **آزاد** گذاشته، آن وقت به تو حساب پس بدهم؟ من آزاد هستم و اختیار پایین تنه‌ام را دارم! »



اختیار پایین تنه ظاهراً از اعتقادات راسخ فرح بوده است. یک بار دیگر که فرح به خاطر خوابیدن با **فریدون جوادی** در یک اتاق

در بیمارستان قاهره مورد اعتراض **احمد علی انصاری** قرار می‌گیرد، همین پاسخ را می‌دهد که همه اختیار پایین تنه خودشان را دارند. «

فرح گاهی اوقات رعایت شأن جایگاه ملکه را نمی‌کرد و با **هر بی سر و پای** طرح مرادده می‌ریخت. از جمله با مربی سوئسی اسکیش که یک نجار بود در حال **معاشقه** دیده شد.

رفتار جلف فرح در کاخ یک مرتبه **شاه** را نیز به خشم آورد. او در پاسخ به فرح که از شاه می‌خواست استراحت بیشتری بکند با لحنی « پرخاش کنان گفت: تنها یک راه برای استراحت کردن من وجود دارد و آن هم این است که از دعوت کردن این بچه خوشگل‌ها که دور و برتان ول می‌گردند دست بردارید. وقتی این جور آدم‌ها دور و برم را گرفته‌اند چطور انتظار دارید استراحت کنم؟ »

زمانیکه فرح در سال ۱۳۴۶ به **نیابت سلطنت** رسید، وی محل زندگی خود را از کاخ **سعدآباد** به **نیاوران** تغییر داد. فرح با القابی چون **علیاحضرت** و **شهبانو** صدا زده می‌شد ولی

رفتار و کردار او در خور یک ملکه نبود. به قول اسکندر دلد **ماده گاوی** بود که برای شاه **گوساله ای** به نام رضا آورد و اگر بچه دار نمی شد به سرنوشت **ثریا اسفندیاری** همسر قبلی شاه دچار می شد. شاه اصولاً از زنها زود خسته می شد و به دنبال **تنوع** بود، شاه از دهه پنجاه به بعد با دختری به نام **گیلدا آزاد** معروف به **طلا** آشنا شد. طلا خواهرزاده **فرخرو پارسا** (وزیر علوم



و آموزش عالی) بود. رابطه شاه و فرح کم کم به هم ریخت و دیگر با هم کاری نداشتند. فرح هم **کریم پاشا بهادری** را به کاخ نزد خود آورد و رئیس دفتر فرح شد و دوستش **لیلی امیرارجمند** که همزمان با **کاگ.ب** و **انتلیجنس سرویس** کار می کرد نیز وارد کاخ شدند. لیلی امیر ارجمند همیشه لخت مادرزاد در استخر کاخ شنا می کرد و فرح هم در این مدت با افرادی چون **دکتر نقابت**، **فریدون جوادی**، **پرویز ثابتی**، **داریوش همایون** و حتی **مربی ورزش** خود رابطه مراوده ای داشت.

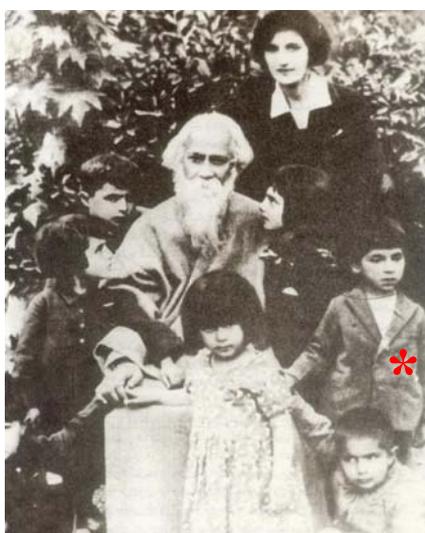
فرح بعد از فروپاشی رژیم پهلوی در خارج پولهای بادآورده که همان ثروت و سرمایه ملت ایران بود و بیش از **۲۲ میلیارد دلار** می باشد را برای **بنیادهای به اصطلاح بشردوستانه خارجی ها** خرج می کند و برای تبلیغات از خانواده خود میلیونها دلار سالیانه به جراید و شخصیت های سیاسی و اجتماعی بین المللی می دهد. فرح دیبا و رضا پهلوی هرگز پولی برای **مبارزه علیه حکومت اسلامی** و حمایت از امیران، افسران و درجه داران شاهنشاهی پناهنده در خارج، خرج نکرده اند. برای مثال **فرح** در همین اواخر (۳۰ ژوئن ۲۰۰۷) در کنفرانس رویارویی با آینده که به اصطلاح برای **نجات محیط زیست جهان** در شهر Bochum آلمان برگزار شد، شرکت می کند و یک چک **چندین میلیون دلاری** به آنها هدیه می نماید.





در تاریخ ۸ اکتبر ۲۰۰۷ در میهمانی که به مناسبت شب بین المللی حمایت از کودکان در **کاخ ورسای** برگزار شد و در آن مراسم **ژیسکار دستن** و همسر او نیز حضور داشتند، **فرح دیبا** چک چندین میلیون دلاری برای کمک تقدیم به جلسه می نماید.

فرح و زاهدی



اردشیر زاهدی، پسر **فضل الله زاهدی** از گماشتگان هندی انگلیسی که برای اجرای قرارداد **۱۹۰۷** تقسیم ایران توسط انگلیس و روس از هند به جنوب ایران فرستاده شده بود. در سال **۱۹۱۹** زمانی که طبق قرارداد و ثوق الدوله امور ایران به دست انگلیس سپرده شد برای فضل الله شناسنامه ایرانی تهیه شد و در زمان به قدرت رسیدن **رضا شاه** توسط انگلیس و ادغام ارتش هندی انگلیسی در ارتش ایران فضل الله زاهدی تابعیت ایران را گرفت. ابتدا از لقب **بصیر دیوان** استفاده می کند و سپس زمان تغییر اسم ها در زمان رضا شاه تبدیل به زاهدی می گردد.

فضل الله برای اینکه اصل و نسب ایرانی بگیرد مانند پدر **هویدا** که **فلسطینی** بود، با خانواده اشرفی **پیرنیا (خدیجه پیرنیا)** وصلت کرد. اردشیر زاهدی در **۱۳۰۷** به دنیا آمد. او تحصیلات ابتدایی خود را در **هند** شروع می کند و در سال **۱۳۱۳** **رابندرنات تاگور** شاعر و استاد فلسفه هندی در آن مدرسه به او و سایر فرزندان صاحب منصبان انگلیسی تعلیم و تدریس می داد.

او در سال **۱۳۲۵** دبیرستان اسلامی **بیروت** را به پایان می رساند و سپس به **آمریکا** فرستاده شده و پس از دو سال فوق دیپلم **کشاورزی** را از کالج کشاورزی ایالت « یوتا » آمریکا

دریافت می کند و پس از مراجعت به ایران با نفوذ پدرش، مدرک او معادل **لیسانس** شناخته می شود. وی از زمانی که در بیروت به سر می برد به واسطه پدرش با سرویسهای اطلاعاتی غربی به خصوص **انتلیجنس سرویس** مربوط وی گردد. او در اردیبهشت ۱۳۳۱ به همراه **مرتضی امیر ارجمند** (همسر آینده لیلی امیر ارجمند) به استخدام **وزارت کشاورزی** درآمد و با توصیه انگلیس در پست معاونت و خزانه داری « کمیسیون مشترک ایران و آمریکا برای بهبود امور روستایی » در اصل ۴ ترومن قرار گرفت.

اردشیر زاهدی در سال های بعد از کودتا و صدارت پدرش در کنار او بود و پس از برکناری **فضل الله زاهدی** از پست صدارت و فرستادن او به ژنو به عنوان سفیر شاهنشاهی، اردشیر زاهدی با حمایت **سرویس های اطلاعاتی غربی** در تهران ماند و در سال ۱۳۳۵ دختر محمد رضا شاه را به نامزدی او در آوردند و در آبان ماه ۱۳۳۶ با **شهناز** ازدواج کرد (البته این ازدواج با برنامه ریزی و حسادت فرح دیبا در سال ۱۳۴۳ به متارکه انجامید و حاصل آن یک دختر به نام **مهناز** بود).



اردشیر زاهدی پس از ازدواج با شهناز، بیش از پیش مورد توجه دربار قرار گرفت او در اوایل سال ۱۳۳۸ به توصیه **علم** نماینده شاه برای رسیدگی به **امور دانشجویان ایرانی خارج از کشور** شد و با هماهنگی انگلیس بودجه دانشجویان ایرانی را در اختیار مخالفان رژیم پهلوی یعنی **کنفدراسیون دانشجویی** قرار می داد. پس از برنامه ریزی ازدواج **فرح دیبا** با شاه به توصیه **انگلیس** (فرح دیبا در این زمان عضو **حزب توده** و کنفدراسیون **کمونستی** دانشجویی بود) اردشیر زاهدی با حمایت فرح دیبا و علم ابتدا در اسفندماه ۱۳۳۸ به **سفارت در واشنگتن** گمارده شد و پس از دو سال به دلایل حساسیت شدید دانشجویان ایرانی و واکنش آنها علیه **حرکات زنده زاهدی** و همچنین **ناراضایتی امینی** نخست وزیر از توطئه های زاهدی در واشنگتن (به گزارش ساواک تاریخ ۱۳۴۰/۱۲/۱۹ : ... وجود آقای اردشیر زاهدی به سمت سفیر

سابق ایران و از وابستگان استعمار انگلیس، چنین می خوانیم که **محمد رضا شاه** از علم می پرسد : « آیا تاریخ، ما را (یعنی من را، از قول شاه) در رابطه با تجزیه بحرین خیانتکار خواهد نامید ؟ » و علم پاسخ می دهد: « نه اعلیحضرت، ما (یعنی او، زاهدی وزیر امور خارجه و تنظیم کننده لایحه جدایی بحرین و انگلیس) ترتیبی دادیم که **سازمان ملل**، **رأی بر جدایی بحرین** دهد. »

سخنان و بهانه های **خیانت آمیز وزیر خارجه وقت** که گویی از دهان یک **خارجی ضد ایرانی** گفته می شد، هرگز از خاطرات محو نخواهد شد اما **داریوش همایون** شوهر خواهر اردشیر زاهدی، پنج سال پیش از تجزیه غیر قانونی بحرین، طی نامه ای به امیرعباس هویدا، نخست وزیر می گوید : «**بحرین صرفنظر از موقعیت استراتژیک خود در خلیج فارس هیچ امتیازی ندارد که مبارزه به خاطر دست یافتن بر آن را موجه سازد ...** » در صورتیکه **مجمع الجزایر بحرین** مروراید جهان می باشد و دارای **دومین مخزن نفت جهان** است و از لحاظ آب و هوا بهشت واقعی روی زمین است.



نکته ای که بیش از هر چیز تأسف بار است این است که **مثلت فساد علم، فرح و زاهدی**، دربار شاهنشاهی ایران را به صورت **فاحشه خانه** ای بین المللی در آورده بودند، هرگاه سران فاسد رژیم های دیگر هوس عیاشی می کردند به دربار ایران می آمدند. از جمله زمانی که **سلطان قابوس** برای عیاشی به ایران آمد، **شاه** برای ضیافت رسمی وی از **علم** خواست که برنامه ریزی کند ولی زاهدی همراه با علم به او تذکر دادند : « او بدون همسرش به اینجا آمده فقط به این منظور که کمی به خودش

برسد ». بعد از دو روز **شاه** از احوال **سلطان** پرسید، آنها گزارش دادند: « **هر شب با تعداد چهار تا پنج خانم بیرون اقامتگاه ملاقات کرده بود. نمی توانیم شهادت دهیم بعداً چه اتفاقی افتاده بود، اما به هر صورت سلطان راضی به نظر می رسید** ». »



وی در زمانی که **وزیر امور خارجه** بود، مسافرت های متعددی به **تنهایی با فرح دیبا** به کشورهای دیگر انجام می دهد و پس از بر ملا شدن **روابط نامشروع با فرح دیبا** توسط شاه از **وزارت امور خارجه خلع** و با **همیاری علم** و **دوستان انگلیسی آمریکایی** او

به سفارت ایران در **واشنگتن** گمارده می شود و تا سال ۱۳۵۷ این پست را در اختیار داشته است. **زاهدی** که یکی از **گماشتگان کمیسیون سه جانبه** بود و با سران کمیسیون از جمله **دیوید راکفر** برای سرنگونی شاه در تماس بوده است.



اسناد ساواک نشان می دهد که در سال های ۱۳۴۶ و ۱۳۴۸ اردشیر زاهدی به شدت در تلاش برای احراز پست نخست وزیری بوده است. او در میان مقامات انگلیسی، اسرائیلی و آمریکایی دوستان زیادی پیدا کرد و با بالاترین مقامات رفت و آمد داشت ولی هرگز به دلیل شیوه رفتار سبک و نحوه عمل او مورد تأیید برای احراز پست نخست وزیری نبود. اردشیر

زاهدی نه تنها به صدارت نرسید بلکه رفتارش با فرح دیبا و گزارشات ساواک در مسافرت های به اصطلاح دیپلماتیک آن دو و نزدیکی بیش از حد آنها باعث اخراج او از پست وزارت خارجه در شهریورماه ۱۳۵۰ گردید. او در اسفندماه ۱۳۵۱ دوباره به سفارت در واشنگتن اعزام شد و در آنجا به عملکردهای سبک و عیاشی هایش ادامه داد. اردشیر زاهدی یکی از هرزه ترین نخبگان سیاسی و دولتمردان رژیم محمد رضا پهلوی بود و به این صفت نه تنها در میان خواص، بلکه در سطح جامعه نیز شهرت کافی داشت. در دی ماه ۱۳۵۶ دو هفته پس از مسافرت جیمی کارتر و همسرش رزالین به ایران وقتی فرح دیبا برای شرکت در جشن بیست و یکمین سال تأسیس انجمن آسیایی به نیویورک رفت و در هتل هیلتون اقامت داشت، همراه اردشیر بود و سپس با او به واشنگتن می رود و مدت دو هفته در آنجا با هم بودند.



Ledeen Lewis. Debacl نویسنده آمریکایی در کتاب خود می نویسد: «... شاه هرگز به اردشیر زاهدی اعتماد کامل نداشت و پیوسته به وی مظنون و بدگمان بود که او ممکن است از برکناری پدرش که قریب به سه دهه قبل اتفاق افتاده بود در صدد انتقامجویی برآید.»

طی سال های سفارت وی در آمریکا و انگلیس، زاهدی یکی از چهره های خبرساز مطبوعات غرب محسوب می شد و بارها و بارها تصاویر و گزارش هایی از ریخت و پاش ها و هرزگی های وی در جراید کثیرالانتشار اروپا و آمریکا درج گردید. در این سال ها اردشیر زاهدی با کمیسیون

سه جانبه آشنا می شود و به علت دشمنی با شاه با همیاری فرح دیبا کمیسیون سه جانبه را در مسیر براندازی شاه متقاعد می نماید.



اردشیر زاهدی پس از انقلاب در خارج همواره واقعیت ها را از مردم کتمان نموده و در امتداد مأموریتش برای مزدوری انگلیس مستقیم و غیرمستقیم در اعلامیه هایی از حکومت اسلامی حمایت کرده است از جمله بارها از پروژه اتمی حکومت اسلامی دفاع کرده است.



سرآلدن گریفیث و زاهدی

فرح و لیلی امیر ارجمند

لیلی جهان آرا (امیر ارجمند) از معدود زنانی است که با دوستی با فرح از جایگاه ویژه ای در دربار و دولت **رژیم پهلوی** برخوردار شد و در راستای اهداف و سیاست های بیگانه در نقش های متفاوتی ظاهر شد. او که از دوستان **دانشجویی** (توده ای و کنفدراسیونی) **فرح دیبا** در پاریس بود، در دورانی که فرح، شهبانوی ایران شد، **محرم** اسرار و مشیر و **مشاور** او بود.

لیلی جهان آرا فرزند عبدالله در سال ۱۳۱۷ در تهران به دنیا آمد. پدر او عبدالله جهان آرا فرزند تقی کارمند وزارت دارایی بود و هفت سال نیز ریاست ضرابخانه را عهده دار بود. لیلی در مدرسه فرانسوی زبان رازی تهران و در پاریس **همکلاس فرح دیبا** بود. وی لیسانس ادبیات فرانسه را از تهران و فوق لیسانس کتابداری را از دانشگاه رانگرز نیوجرسی آمریکا گرفت (۱۳۴۲).

مشاغل او : **رئیس کتابخانه دانشگاه ملی** (۱۳۳۹ - ۱۳۴۲)، **استادیار کتابخانه شرکت ملی نفت**، عضو هیئت امناء **بنیاد آرشام**، عضو هیئت مدیره **موزه علوم و فنون** و از اسفند ۱۳۵۳ نیز با پیشنهاد وزیر علوم و تأیید محمد رضا شاه به عضویت **شورای آموزش کشور** منصوب گردید.



لیلی جهان آرا پس از جدایی از همسر اول خود، پس از چندی در سال ۱۳۵۴ با **حسینعلی** (شاهرخ) **امیر ارجمند** ازدواج کرد. دکتر ارجمند استاد فیزیک دانشگاه تهران، گرایش **کمونستی** داشت و در روزنامه اطلاعات هم مقاله می نوشت. وی با حمایت **دکتر نهاوندی** به مشاغل عالی در دانشگاه تهران رسید و در زد و بندهای مقاطعه کاری و غیره نیز دشت داشت. **ساواک** ارتباطات **مرموز خانم ارجمند** را با **افسران** و **مأموران** اطلاعاتی **بلوک شرق** و **MI6** و **موساد** را در گزارش های خودش دارد که به **محمد رضا شاه** ابلاغ شد ولی او دستور داد از سال ۱۳۵۲ کنترل از روی او برداشته شود.



زمانی که **لیلی جهان** آرا در سال ۱۳۴۲ جهت پایان نامه تحصیلی خود مدتی را در آمریکا گذراند، با **سیا**، **MI6** و **موساد** مربوط شد و همچنین بعدها با سفارت های **مجارستان**، **چکسلواکی** و **روسیه** در ارتباط قرار گرفت. از جمله افرادی که با خانم ارجمند بسیار نزدیک بودند و با وی مرادده داشتند، «**کارولی هاگلر**» «**بری هگر**» «**دبیر دوم سفارت چکسلواکی** و «**استراگا**» سفیر

چکسلواکی می باشند، البته **روابط جنسی** نامبردگان با اهداف **جاسوسی** همراه بوده است. خانم **امیر ارجمند** به دفعات به دعوت کشورهای خارجی و مأموریت های متعدد به چکسلواکی، بلغارستان، روسیه، کانادا، آمریکا و ... سفر کرده است. او یکی از **عناصر فعال** در براندازی رژیم پهلوی بود. هنگام خروج **شاه و فرح** از ایران در سال ۱۳۵۷، **لیلی امیر ارجمند** نیز با آنها بود. زمانی که در کشور **باهاما** بودند، **دختر راکفلر** شخصی را به نام «**رابرت آرماتور**» برای انجام کارهای **محمد رضا شاه** معرفی کرده بود. شخص نامبرده یک معاون داشت به نام «**مارک موریس**» که از مأمورین برجسته **سیا** بود. در اثر **روابط مروده ای لیلی** با این مأمورین که همه کارکنان هتل از آن مطلع بودند و همچنین رفتار فجیع همراهان **فرح** در کنار دریا، دولت **باهاما** که از نظر اجتماعی دیگر قادر به تحمل آنها نبود عذر آنها را خواست و اعلام کرد که از نظر سیاسی و اجتماعی، حضور **شاه** و همراهان برای کشور **باهاما** زیان آور است.



فرح پهلوی با پیشنهاد **لیلی ارجمند** که مدرک کتابداری داشت، در سال ۱۳۴۴ تشکیلاتی بوجود آورد که توسط آن میلیاردها تومان بهره برداری، حیف و میل از پول ملت ایران نمایند، این تشکیلات **کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان** نام داشت که با **مدیریت لیلی امیر ارجمند** فعالیت خود را آغاز کرد.

روح الله دارابی، رئیس حسابرسی کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان به علت اینکه گزارشی را در مورد اخذ رشوه و برداشت غیرقانونی از صندوق دولتی توسط حسین سماکار (رئیس امور مالی) به مقامات مسئول کانون ارائه کرده است، مورد سرزنش قرار گرفته و بر این اساس، **لیلی ارجمند** به کارگزینی دستور اخراج و برکناری وی را می دهد.



هم اکنون نیز این **کانون** در تهران (خیابان وزراء) و شهرستانها با **همان آرم** سابق، فعال می باشد (**دلیل آن روابط صمیمانه فرح دیبا و رضا پهلوی با خانواده رفسنجانی می باشد**). **لیلی**

امیر ارجمند با داشتن مسئولیت های کاذب مختلف در دستگاه پهلوی **میلیاردها** دلار سوء استفاده مالی می نماید. او اکنون در **کن فرانسه** به سر می برد.

فرح و کریم پاشا بهادری



یکی دیگر از دوستان پاریسی فرح « کریم پاشا بهادری » بود. آنها « از اوایل ورود به پاریس با هم آشنا شدند و بیشتر اوقات خود را با هم سپری می کردند . کریم از فرح خواستگاری کرد و با این که رضا قطبی پسر دایی فرح مخالفت کرد، این خواستگاری مورد موافقت قرار گرفت در سال ۱۳۳۷ فرح در نامه ای برای مادرش، از او اجازه خواسته بود تا با بهادری ازدواج کند و بالاخره « در یک جشن کوچک با حضور دوستان و تنی چند از دانشجویان ایرانی مقیم پاریس رسماً نامزدی خود را اعلام کردند».

به محض خواستگاری شاه از فرح با دسیسه زاهدی، فرح نسبت به این نامزدی بی وفایی کرد و او را رها کرد. ولی بی وفایی فرح طولی نکشید ، هنگامی که ملکه ایران شد، این دوست قدیمی را به کاخ آورد و محفل انس سابق را با سایر دوستان راهاندازی کرد.



کریم پاشا بهادری معاون نخست وزیر، در تاریخ ۱۵ شهریورماه ۱۳۴۷ ریاست دفتر فرح پهلوی را نیز به عهده می گیرد. به گفته ملکه مادر «این دختر (فرح) آن قدر وقیح بود که کریم پاشا بهادری را آورده بود کنار دست محمدرضا به عنوان رئیس دفتر ملکه».



در تاریخ ۱۸ آبان ماه ۱۳۵۵ پاشا بهادری به وزارت اطلاعات منصوب می گردد. شاه برای از بین بردن به اصطلاح شایعات روابط بین پاشا بهادری و فرح، دختر شایسته ایران را به ازدواج او در می آورد. در حال حاضر کریم پاشا بهادری با میلیاردها دلار سوء استفاده مالی از ملت ایران با همسرش در موناکو به سر می برد. در تصویر مقابل، روز به خاکسپاری شاه، بهادری در کنار فرح دیده می شود.

فرح و رضا قطبی



رضا قطبی فرزند محمد علی قطبی (مقاطعه کار ساختمان) از تبار قطب الدین لاهیجی (از آخوندهای امامیه) و پسر دایی فرح دیبا و پدر افشین قطبی (سر مربی کنونی تیم فوتبال پرسپولیس تهران) بود. او در سال ۱۳۱۹ متولد شد. او با فرح دیبا از کودکی با هم بودند و در ابتدا توسط پدر و مادرشان نامزد شده و به همین دلیل بود که زمانی که محمد علی قطبی تصمیم می گیرد رضا را به فرانسه بفرستد، مجبور می شود فرح را نیز با او برای تحصیل به فرانسه رهسپار نماید.

رضا همراه با فرح در فرانسه به گروه های کمونیستی و حزب توده علاقمند می شوند و سپس به عضویت آنها در می آیند و در مجموع عضو کنفدراسیون کمونیستی دانشجویان مخالف رژیم شاه در خارج می گردند و در بسیاری از تظاهرات علیه رژیم شاه که توسط انگلیسی ها تدارک دیده شده بود شرکت می کنند.



رضا قطبی

زمانی که زاهدی، دوست خود فرح را به شاه معرفی می کند و باعث ازدواج آنها می گردد، انگلیس و ک. گ. ب صد در صد در زندگی خصوصی و اجتماعی محمد رضا شاه مسلط می گردند. پس از ازدواج فرح با شاه، محمد علی قطبی و رضا قطبی به حلقه دسیسه گران ضد شاه در اطراف فرح گرد می آیند و آنها نیز وارد شبکه های فراماسونری انگلیس می گردند. فرح ایجاد و تشکیل سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران را به پسر دایی خودش رضا قطبی نسبت می دهد در صورتی که در روز جمعه ۱۱ تیرماه ۱۳۳۷ تلویزیون ایران کار خود را با پخش

برنامه گزارشی زنده آغاز کرد و بدین ترتیب اولین تلویزیون در ایران توسط آقای حبیب ثابت (سرمایه گذار خصوصی) با استفاده از امتیاز ویژه مجلس بنیاد شد.

این تلویزیون در سال ۱۳۴۵ با دسیسه فرح و رضا قطبی از حالت خصوصی بیرون آمد و در دست به اصطلاح دولت یعنی رضا قطبی و توده ای های کمونیست ضد شاه سپرده شد و نام سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران را به خود گرفت. در سال ۱۳۵۰ این سازمان گذشته از کارهای تلویزیونی خود، برگزاری جشن هنر شیراز، جشنواره فیلمسازان، کارگاه نمایش و تئاتر، انتشارات و حتی ایجاد مرکزی برای به اصطلاح گفتگوی فرهنگ ها به مدیریت داریوش شایگان

نبرد با اهریمن

انگلو فیل (یکی از مشاوران کنونی مشترک **فرح** و **رفسنجانی**) بود و بدین وسیله شریان فرهنگی در مسیر منفی را بدست گرفته و در کنار، سوء استفاده های مالی فراوانی بردند.

رضا قطبی در کنار به دسیسه های خود علیه رژیم شاه تا سرنگونی او ادامه داد. آخرین ضربه رضا قطبی و اطرافیان **فرح** دیبا در روز ۱۵ آبان ماه ۱۳۵۷ بود. پادشاه یک **پیام رادیو تلویزیونی** که توسط **رضا قطبی** و همپالگی های **فراماسون انگلیسی** او **سید حسین نصر** (رئیس دفتر فرح که هم اکنون دکترای رایج کننده اسلام استعماری، **مشاور** مشترک **رفسنجانی** و **فرح** دیبا می باشد)، **مجید تهرانی** نیا از سران کنفدراسیون دانشجویان خارج از کشور (**مشاور** دفتر **فرح** که او نیز هم اکنون دکترای رایج کننده اسلام استعماری، از **مشاورین** مشترک **رفسنجانی** و **فرح** دیبا می باشد)، تهیه می گردد را می خواند که بعدها به پیام «**صدای انقلاب شما را شنیدیم**» معروف می گردد. پس از خواندن این پیام هرج و مرج و اغتشاش در ایران شعله ور می گردد.

به گفته **دکتر امیر اصلان افشار** جریان این پیام بدین قرار بود :



وقتی دولت **شریف امامی** جایش را به دولت نظامی **ارتشبد ازهارى** داد، اعلیحضرت ابراز تمایل کردند که در همانروز پیامی برای ملت ایران بفرستند و آنچه را که در دل دارند با ملت در میان بگذارد. آقای **رضا قطبی** و آقای **سید حسین نصر** از طرف اعلیحضرت مأمور تهیه این پیام شدند.

اصرار اعلیحضرت بر این بود که این پیام در بخش اخبار ساعت دو بعد از ظهر همان روز پخش شود. تا ساعت ۱۱ بامداد خبری از آقایان **قطبی** و **نصر** نشد. اعلیحضرت که می خواستند پیش از ضبط برنامه، متن پیام را ببینند و آن را مرور کنند، از من سؤال فرمودند، پس اینها کجا هستند و چرا پیام را نمی آورند.

با تلاش زیاد آقایان را پیدا کردیم. معلوم شد نزد **شهبانو فرح** هستند. وقتی ماجرا را به عرض **شاهنشاه** رساندم، با **عصبانیت** زیاد گفتند : آنها آنجا چه کار می کنند؟ مگر قرار است با **شهبانو** نطق کند که پیام را نزد او برده اند؟ بگویید فوراً بیایند اینجا.

بالاخره آقایان آمدند. در اتاق مجاور کنار دفتر اعلیحضرت فیلمبرداران و خبرنگاران آماده برای ضبط پیام شاهنشاه بودند. آقای **قطبی** پیام تهیه شده را به دست اعلیحضرت داد. شاهنشاه هنوز چند سطری از پیام را نخوانده بود که ناگهان با **عصبانیت** پیام را به گوشه ای پرتاب کردند و با **عصبانیت** گفتند : نه نه، من نباید این حرف ها را بزنم. اینها چیست که برای من نوشته اید؟

مهندس قطبی گفت : اعلیحضرت، الان تنها راه چاره این است که با این لحن با مردم صحبت کنید و آنها را به آرامش دعوت نمایید.



سید حسین نصر

سید حسین نصر نیز با سر حرف های قطبی را تأیید می کرد. اعلیحضرت که با اصرار آقایان مواجه شده بود، هم بسیار خسته بودند، و از طرفی می خواستند حتماً آن روز با مردم حرف زده باشند، در آن جو، آن نطق را که با آنهمه تأخیر به دستشان داده شده بود، و اعلیحضرت حتی فرصت نکردند یکبار پیش از ضبط آن را مرور کنند، یا با دیگران رایزنی و مشورت کنند، خواندند، و همگی هم پیامدهای آن را دیدیم.

به قول یکی از دست اندکاران امور، متن این پیام « تیر خلاصی » بود که به مغز نظام پادشاهی شلیک شد.

متن پیام :

« ملت عزیز ایران. در فضای باز سیاسی که از دوسال پیش به تدریج ایجاد شد، شما ملت ایران علیه ظلم و فساد بپا خاستید. انقلاب ملت ایران نمی تواند مورد تأیید من به عنوان پادشاه ایران و به عنوان یک فرد ایرانی نباشد.

متأسفانه در کنار این انقلاب دسیسه و سوء استفاده های دیگران از احساسات و خشم شما، آشوب و هرج و مرج و شورش نیز به بار آورد. موج اعتصابات نیز که بسیاری از آنها برحق بود، اخیراً تغییر ماهیت و جهت یافت تا چرخ های اقتصاد مملکت و زندگی روزمره مردم باز ایستد و حتی جریان نفت که زندگی مملکت بدان بستگی دارد، قطع گردد تا عبور و مرور روزانه و تأمین مایحتاج زندگی مردم نیز تعطیل شود. ناامنی، اغتشاش، شورش و کشتار در بسیاری از نقاط میهن ما به جایی رسیده است که استقلال مملکت را به خطر انداخته است. وقایع اسفباری که پایتخت را دیروز به آتش کشید، برای مردم و مملکت، دیگر قابل ادامه و تحمل نیست. در پی استعفای دولت و برای جلوگیری از اضمحلال مملکت و از بین رفتن وحدت ملی، برای جلوگیری از سقوط و هرج و مرج و آشوب و کشتار و به منظور برقراری حکومت قانون و ایجاد نظم و آرامش، تمام کوشش خود را در تشکیل یک دولت ائتلافی مبذول داشتیم و فقط هنگامی که معلوم شد امکان انجام این ائتلاف نیست، به ناچار یک دولت موقت را تعیین کردیم.

من آگاهم که به نام جلوگیری از آشوب و هرج و مرج این امکان دارد که اشتباه های گذشته و فشار و اختناق تکرار شود. من آگاهم که ممکن است بعضی احساس کنند که به نام مصالح و پیشرفت مملکت و با ایجاد فشار این خطر وجود دارد که سازش نامقدس فساد مالی و فساد سیاسی تکرار شود. اما من به نام پادشاه شما که سوگند خورده ام که تمامیت ارضی

مملکت، وحدت ملی و مذهب شیعه اثنی عشری را حفظ کنم، بار دیگر در برابر ملت ایران سوگند خود را تکرار می‌کنم و متعهد می‌شوم که خطاهای گذشته و بی‌قانونی و ظلم و فساد دیگر تکرار نشود بلکه خطاها از هر جهت جبران نیز گردد. متعهد می‌شوم که پس از برقراری نظم و آرامش، در اسرع وقت یک دولت ملی برای حفظ آزادی‌های اساسی و انجام انتخابات آزاد تعیین شود، تا قانون اساسی که خود بهای انقلاب مشروطیت است، به صورت کامل به مرحله اجرا درآید.

من نیز پیام انقلاب شما ملت ایران را شنیدم.

من، حافظ سلطنت مشروطه، که موهبتی است الهی که از طرف خداوند به پادشاه تفویض شده است، هستم و آنچه را که شما برای به دست آوردنش، قربانی داده اید، تضمین می‌کنم. حکومت ایران در آینده، بر اساس قانون اساسی، عدالت اجتماعی و اراده ملی و به دور از استبداد و ظلم و ستم خواهد بود.

در وضع فعلی، برقراری نظم و آرامش برای جلوگیری از سقوط و اضمحلال ایران، و وظیفه اصلی نیروهای مسلح شاهنشاهی است که همیشه با حفظ ماهیت ملی خود، متکی بر ملت ایران و وفادار به سوگندهای خود بوده و هست. باید با همکاری شما هموطنان عزیزم این نظم و آرامش هرچه زودتر برقرار شود، تا دولت ملی بعدی که استقرار آزادی‌ها، اجرای اصلاحات و به خصوص برقراری انتخابات آزاد را بر عهده خواهد داشت، در اسرع وقت کار خود را شروع کند. من و شما، در این سی و چند سال وقایع حساسی را دیده ایم و خطرات بسیار را پشت سر گذاشته ایم. امیدوارم در این لحظات حساس و خطیر و سرنوشت ساز، خداوند بزرگ ما را مشمول عنایت خود فرماید، تا بتوانیم در کنار هم به هدف‌های اصلی که آسایش و رفاه و آزادی و سربلندی ایران و ایرانی است برسیم.

من، در اینجا از آیات عظام و علمای اعلام که رهبران روحانی و مذهبی جامعه، و پاسداران اسلام و به خصوص مذهب شیعه هستند، تقاضا دارم تا با راهنمایی‌های خود و دعوت مردم به آرامش و نظم برای حفظ تنها کشور شیعه جهان بکوشند.

من، از رهبران فکری جوانان می‌خواهم تا با دعوت آنان به آرامش و نظم، راه مبارزه اصولی برای برقراری یک دمکراسی واقعی را هموار کنند. من از شما پدران و مادران ایرانی که مانند من نگران آینده ایران و فرزندان خود هستید می‌خواهم که با راهنمایی آنان مانع شوید تا از راه شور و احساسات در آشوب و اغتشاش شرکت کنند به خود و به میهنشان لطمه وارد سازند.

من، از شما جوانان و نوجوانان که آینده ایران متعلق به شماست می‌خواهم تا میهنمان را به خاک و خون نکشید و به امروز خود و فردای ایران ضرر نزنید.

من از شما رهبران سیاسی جامعه می خواهم تا به دور از اختلاف های عقیدتی و با توجه به موقعیت تاریخی حساس و استثنایی کشورمان، نیروهای خود را برای نجات میهن به کار برید.

من، از همه شما کارگران و کارکنان و دهقانان که با کوشش های خود چرخ های اقتصادی کشور را به حرکت در می آورید، می خواهم تا با فعالیت هر چه بیشتر در حفظ و احیای کشور بکوشید.

من، از همه شما هموطنان عزیزم می خواهم تا به ایران فکر کنید. همه به ایران فکر کنیم. در این لحظات تاریخی بگذارید همه با هم به ایران فکر کنیم.

بدانید که در این راه انقلاب ملت ایران علیه استعمار، ظلم و فساد، من در کنار شما هستم و برای حفظ تمامیت ارضی، وحدت ملی و حفظ شعائر اسلامی و برقراری آزادی های اساسی و پیروزی و تحقق خواسته ها و آرمان های ملت ایران، همراه شما خواهم بود.

امیدوارم در روزهای خطیری که در پیش داریم، خداوند ما را مورد عنایت و لطف خود قرار دهد و همواره مؤید و حافظ ملک و ملت ایران باشد. انشاء الله «



پس از پخش پیام، **علیحضرت** به من گفتند با سفیر ایالات متحده آمریکا در ایران، آقای **ویلیام سالیوان** تماس بگیرم و از دیدگاه سفارت در مورد اثرات این پیام آگاه شوم.

من به **سالیوان** تلفن کردم و سفیر آمریکا گفت، آقای **عبدالکریم لاهیجی** طی تماسی تلفنی به او، یعنی سفیر آمریکا گفته که « پیام خوبی بوده است » البته معنای « پیام خوب » برای مخالفان معلوم است که چیست!

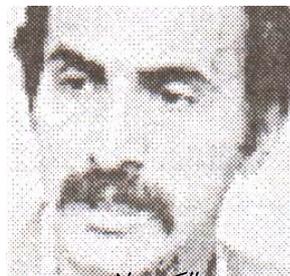
پس از فاجعه ۵۷ قطبی با دیگر عوامل **انگلیسی** خود مدتی در تهران برای تحویل **حکومت** به **ملایان** می ماند و سپس به راحتی

با یک **پاسپورت جمهوری اسلامی** و **ویزای بازرگانی** از ایران خارج می گردد و همواره روابط خود را با **فراماسون** های **حکومت اسلامی**

همراه با **فرح** و دیگر اعضای **حلقه خیانت** برای یاری رساندن به **بقای حکومت اسلامی** نگاه می دارد. در حال حاضر **رضا قطبی** و **فرح دیبا**

به علت **همکاری** با حکومت اسلامی، **افشین قطبی** را به ایران فرستاده که تحت **حمایت رفسنجانی** مربی گری تیم **پرسپولیس** را

عهده دار می باشد، نامبرده سعی دارد در میان جوانان ایران طرفدارانی پیدا کند تا بتواند در آینده نزدیک همکاری **خانواده پهلوی** و **رفسنجانی** را در ایران نیز توسعه دهد.



عبدالکریم لاهیجی

فرح و ژان دزونوآ



ژان دزونوآ در ابتدا پادوی دکتر پرویز عدل در مصر بود (دکتر عدل در زمان شاه رئیس سازمان رادیو، رایزن فرهنگی ایران در مصر و سرکنسول ایران در آمریکا بود) و ماهانه صد لیتره حقوق از دکتر عدل دریافت می نمود. اصلیت دزونوآ بلژیکی است، شغل اصلی او عکاسی بود. دکتر عدل که در صدد انتشار نشریه ای به زبان عربی و انگلیسی در مصر بود (Iran Today) دزونوآ را برای تهیه عکس به

تهران می فرستد. دزونوآ که مردی چرب زبان بود در تهران با آقای مصباح زاده آشنا می شود و با همکاری او مجله پانوراما را درست کردند در اینجا بود که توسط مصباح زاده با فرح آشنا شد و با چرب زبانی روز به روز به او نزدیک تر شد و از او عکسهای اختصاصی می گرفت و از همین طریق بسیار پولدار شد.

بعدها دزونوآ به فرانسه آمد و با کمک فرح آژانس یک خبری بوجود می آورد. او در نزدیکی پاریس خانه ییلاقی می خرد و فرح را به تنهایی به آنجا دعوت می کند و فرح چندین شبانه روز با او در آنجا به سر می برد. این پادو با چربزبانی و نزدیکی با فرح توانست میلیاردها دلار پول به جیب بزند و تا امروز نیز رابطه و نزدیکی خود را با فرح حفظ نموده است.



به پیشنهاد فرح که عضو لژ فراماسونری زنان فرانسه (G.L.F.F) می باشد، هم زمان شهردار دهکده Capbis هم می شود، چندی بعد مدال ملی افتخار فرانسه توسط کلنل میشل ماتون در اوت ۲۰۰۴ در شهرداری Capbis به دزونوآ داده می شود و در همان روز توسط «اگوست کازاله» سناتور فرانسوی مدال طلای سنا به فرح داده می شود. (در تصویر بالا عبدالمجید مجیدی از یاران فرح دیبا نیز دیده می شود).



اکنون ژان دزونوآ رئیس فدراسیون ملی آژانس خبرگزاری، عکاسی و اطلاعات فرانسه (FNAPPI) می باشد. وی در استخدام رسمی دولت فرانسه است. این آژانس در سال ۱۹۸۹ با حمایت و سرمایه گذاری فرح دیبا به وی واگذار می گردد و محل آن در خیابان لافایت پاریس نهم می باشد. نامبرده در آژانسهای بین المللی خبری گوناگون از جمله SIPA و CEPIC فعال می باشد و برای اطلاعات و ضد اطلاعات به نفع خانواده پهلوی در مورد جلوگیری از افشاگری در مورد آنها اقدامات لازم را می نماید. البته باید متذکر شویم که با حمایت فرح، دزونوآ شهردار دهکده Capbis می شود.



فرح و فریدون جوادی



معروف‌ترین **فساد جنسی فرح**، کشف رابطه او با **فریدون جوادی** بود. «فریدون جوادی از قدیمی‌ترین دوستان ایام تحصیل فرح در پاریس و در واقع اولین دوست او در فرانسه بود.» به دنبال **فرح**، **فریدون جوادی** نیز به دربار راه یافت. **فریدون جوادی** دوست **سفر و حضر فرح** بود. در مسافرتی که **فرح** و دوستانش به خجیر در منطقه **جاجرود** رفته بودند، **فرح** با **فریدون جوادی** مشغول **معاشقه** بودند که یکی از **سربازان گارد** آنها را مشاهده می‌کند. سرباز چون جرات اعتراض به **فرح** را

نداشته به **فریدون جوادی** اعتراض می‌کند. این **سرباز** از **لرهای خرم‌آباد** بود و چون متعصب بود نزد فرمانده‌اش **سرهنگ بیگلری** می‌آید و می‌گوید: «ما خیال می‌کردیم از یک زن عقیفه نگهبانی می‌کنیم و نمی‌دانستیم که این طور مسایلی هم در میان است.» سرانجام سرباز را با تهدید و تحقیر و خریدن یک باب مغازه مرخص می‌کنند.



رابطه **فرح** و **فریدون جوادی** در یک **دربار فاسد** امر غیر منتظره‌ای جلوه نمی‌کرد و تنها در موقع بروز رقابت‌ها و حسادت‌ها تجلی می‌کرد. **فرح** نه تنها از فاش شدن این ماجرا و اهمه‌ای نداشت بلکه دستور داد تا اتاق یکی از ماموران گارد را در اختیار **فریدون جوادی** قرار دهند تا نزدیک او باشد. **ملکه مادر** در این رابطه معتقد است **فرح**، عمداً و عالماً کاری می‌کرد که به **محمد رضا لطمه** بخورد. «**ملکه مادر** در عکس العمل به این ماجرای عشقی می‌نویسد: «خوب چه کار می‌توانستم بکنم؟ اگر می‌خواستیم به **محمد رضا** بگوییم درست نبود و پسر

ناراحت می‌شد. این بود که خودم **فرح** را خواستم و به او نهیب زدم که زنیکه **گدا** زاده **خجالت** نمی‌کشی این قبیل کارها را در جلوی چشم کارکنان **دربار** انجام می‌دهی؟»

البته **ملکه پهلوی** در مورد **غیرت محمد رضا** گزاره گویی می‌کند. چطور ممکن است **شاه** که **خواهر** و **مادرش** در پیش **چشمش** به هرزگی می‌پرداختند از رابطه همسرش با دیگران با اطلاع نباشد؟ شاید پاسخ **فرح** به **ملکه پهلوی** تاییدی بر استنباط ما باشد. «**فرح** گفت: درست گفته‌اند **شاه** می‌بخشد، **شیخ علی خان** نمی‌بخشد! خود **محمد رضا** مرا **آزاد** گذاشته، آن وقت به تو حساب پس بدهم؟ من **آزاد** هستم و اختیار پایین **تنهام** را دارم!»

اختیار پایین تنه ظاهراً از اعتقادات راسخ فرح بوده است. یک بار دیگر که فرح به خاطر خوابیدن با فریدون جوادی در یک اتاق در بیمارستان قاهره مورد اعتراض احمد علی انصاری قرار می‌گیرد، همین پاسخ را می‌دهد که « همه اختیار پایین تنه خودشان را دارند. »

روابط فرح با فریدون جوادی به حدی بود که به قول اسکندر دلم قصد کودتا علیه شاه را داشتند. در سال ۵۷ وقتی شاه با فرح از ایران رفت، وی تمام تلاش خود را کرد تا کار خروج از کشور فریدون را درست کند و با این و آن تماس می‌گرفت و چون گرفت و چون فریدون به نزدش رفت خیالش راحت شد. او عقیده اش این بود تا وقتی زنها آزادی جنسی نداشته باشند هیچ آزادی دیگری نخواهند داشت. وی به واقع شاه را دوست نداشت کما اینکه وقتی شاه در بیمارستان مصر انتظار مرگ را می‌کشید وی با فریدون جوادی در اتاق انتظار کنار دستش مشغول بود. آنها تاکنون نیز با هم در ارتباط می‌باشند. فریده دیبا نیز در کتاب خاطرات خود به این مطلب اشاره کرده است که «فریدون جان چشم و چراغ خانه من و دخترم فرح می‌باشد ...»

فرح و هوشنگ نهاوندی



هوشنگ نهاوندی، فرزند علی اکبر، در سال ۱۳۱۷ در تهران به دنیا آمد. او تحصیلات دانشگاهی را در رشته حقوق دانشگاه تهران آغاز کرد و پس از دریافت مدرک لیسانس به فرانسه رفت و مدرک دکترای دولتی را در رشته اقتصاد اخذ نمود. نهاوندی خواهرزاده دکتر فریدون کشاورز، عضو سابق رهبری حزب توده می‌باشد و سوابق فعالیت های سیاسی او در فرانسه مبهم است. ساواک وی را مشکوک به داشتن فعالیت های کمونیستی می‌داند، معهداً می‌افزاید: سابقه کمونیستی او تأیید نشده ولی مشارالیه موقعی که در فرانسه تحصیل می‌کرده به نفع جبهه ملی با

عناصر جبهه مذکور مرتبط و فعال بوده است. با توجه به نقشی که نهاوندی بعدها در صحنه سیاسی و فرهنگی ایران ایفا نمود و ارتقای سریع وی در هرم دیوانسالاری پهلوی، این نظر را کاملاً معقول می‌دانیم که او از همان زمان تحصیل در پاریس – مانند بسیاری عناصر مشابه – به ارتباط ویژه با سرویس های اطلاعاتی غرب کشیده شد و فعالیت های سیاسی او نیز در همین راستا بود.

نبرد با اهریمن

هوشنگ نهاندی از جمله عناصری بود که در چارچوب سناریوی «**نخبگان آمریکایی**» فعالیت خود را آغاز کرد و دو **دولت حسنعلی منصور** (اسفند ۱۳۴۲ - بهمن ۱۳۴۳) در رأس وزارت نوبنیاد آبادانی و مسکن قرار گرفت و این سمت را در **دولت امیر عباس هویدا**، تا سال ۱۳۴۷ حفظ کرد.

هوشنگ نهاندی در سال ۱۳۴۷ به عنوان «**آجودان کشوری**» شاه منصوب شد و به جای **امیر متقی** (از عوامل اسدالله علم) **ریاست دانشگاه پهلوی** (شیراز) را به عهده گرفت. او در همین زمان عضو **هیئت امناء دانشگاه مشهد** نیز بود. در این دوران، نهاندی به عنوان یکی از چهره های علمی و فرهنگی رژیم پهلوی مطرح شد و پس از سه سال ریاست بر دانشگاه شیراز، در رأس **دانشگاه تهران** قرار گرفت.



هوشنگ نهاندی در آبان ۱۳۵۳ به **ریاست دفتر مخصوص فرح پهلوی** منصوب شد. طبق اسناد موجود، با آغاز شورش **اسلامگرایان**، نهاندی در ارتباط فعال با برخی مقامات مؤثر **آمریکا** قرار گرفت. از جمله، **ریچارد هلمز**، رئیس پیشین «**سیا**» در سفر ۲۵ - ۱۲ خرداد ۵۷ به تهران که در **هتل اینتر کنتینتال** اقامت گزید، با **هوشنگ نهاندی** ملاقات های خصوصی و پنهانی نمود. در نتیجه این ارتباطات، نهاندی منادی تأسیس «**جناح اندیشمندان**»

شد و سناریوی **ضعیف کردن رژیم شاه** را آغاز کرد. او در دولت «**آشتی ملی**» **جعفر شریف امامی** در رأس وزارت علوم و آموزش عالی قرار گرفت و در **مسیر سرنگونی شاه** به دستور اربابان خود **فعال تر** شد. و در ۲۴ مهر ماه ۵۷ از سمت خود کناره گیری کرد. وی در **۱۵ بهمن ۵۷** همراه با **عبدالمجید مجیدی** طبق ماده ۵ حکومت نظامی در دولت **بختیار** بازداشت می شود

هوشنگ نهاندی، به عنوان یکی از چهره های علیه رژیم پهلوی، در چارچوب زد و بند های ضد مردمی و سؤ استفاده های مالی در دفتر فرح در تاریخ ۱۳۵۷/۱۱/۱۵ به همراه **عبدالمجید مجیدی**، رئیس پیشین سازمان برنامه و بودجه، بازداشت و در **جمشیدیه زندانی** شد. او در ثنای حوادث **۲۲ بهمن** از زندان **گریخت**. در سال های پس از فاجعه ۵۷، در نشریات خارج از کشور چند مقاله و کتاب از نهاندی انتشار یافت.

هوشنگ نهاندی عضو تشکیلات **ماسونی** در ایران بود. اسناد در دسترس ما، پیشینه عضویت او را در فراماسونری به تاریخ ۱۳۴۴/۹/۱۴ می رساند که با معرفی مهندس حسینعلی

شیخ الاسلامی به عضویت « لژ آفتاب » درآمد. در زمان ریاست بر دانشگاه شیراز، با معرفی اردشیر ایدون رئیس دانشکده مهندسی دانشگاه شیراز، عضو لژ ماسونی شیراز شد. در تاریخ ۱۳۴۸/۱۰/۲۷ در جلسه « لژ فارابی » در تهران شرکت داشت. در تاریخ ۱۳۴۸/۷/۳۰ « لژ ژاندارک » به استادی رحیم آذربی جهت پذیرش نهادندی تشکیل جلسه داد. در تاریخ ۱۳۵۰/۷/۴ در جلسه وسیع « لژ بزرگ ایران » با شرکت ۱۲۰ نفر از بلندپایگان رژیم پهلوی، شرکت داشت. اوج فعالیت ماسونی نهادندی از تاریخ ۱۳۵۱/۱۲/۱۴ آغاز می شود که از سوی « لژ بزرگ ایران »، « لژ امیرکبیر »، به عنوان یک نهاد دانشگاهی، تأسیس شد و نهادندی به سمت « استاد ارجمند » آن منصوب گردید. او در تاریخ ۱۳۵۲/۲/۱۶ به عضویت « لژ فروغی » نیز درآمد. ارتقاء نهادندی به سمت « استاد ارجمند » لژ امیرکبیر با اوجگیری غرور و جاه طلبی های وی در محیط کار مقارن است و همین امر سبب اختلافاتی در لژ فوق گردید.

فرح و احسان الله نراقی



احسان الله نراقی متولد ۲۶ آذرماه ۱۳۱۳ در شهر کاشان از اقوام نزدیک مرتضی فقیه عضو سازمان توده در اروپا می باشد. نامبرده در سال ۱۹۴۷ برای تحصیلات جامعه شناسی به ژنو می رود. در سال ۱۹۵۰ او با هویدا در ژنو آشنا می شود، هویدا در آن زمان در کمیسریای پناهندگان سازمان ملل کار می کرد، این دو در مسیر مزدوری برای استعمارگران بیگانه متحد شدند. در آن زمان کنفدراسیون دانشجویی و احزاب چپ اروپایی در اختیار و نفوذ موثر فراماسون ها، صهیونیست ها و در کل انگلیسی ها بودند. او در سال ۱۹۵۳ هنوز در سوئیس بسر می برد و در فعالیت های کمونیستی شرکت داشت. در سال ۱۹۵۴ به ایران مراجعت می کند و با حمایت MI-6 و موساد در اصل چهارم (پروژه ترومن) استخدام می شود. در سال ۱۹۵۵ جهت اخذ دکترای عازم پاریس شد. سال بعد پس از اخذ دکترای پاریس برای مدت یک سال تحت رهبری پروفیسور (فراماسون) دیوید گلس (دانشکده اقتصاد در لندن) در انگلیس مشغول مطالعه شد و مبلغ ۲۵۰۰ دلار ماهانه کمک خرج از طرف موسسه population council inc if New York (وابسته به تشکیلات فراماسونری) به او اعطاء گردید.

احسان نراقی در زمان تحصیل در فرانسه از منابع اطلاعاتی ساواک بود (MI-6) و موساد هماهنگ کننده فعالیت های ساواک در داخل و خارج بودند. پس از بازگشت نامبرده به ایران توسط ساواک برای تدریس استخدام رسمی می شود و تیمسار پاکروان از او حمایت می

کند. او همچنین با عناصر مخالف رژیم پهلوی از جمله اعضای **حزب ملت ایران** (داریوش فروهر - حسن پارسا - بهروز برومند) و همچنین با **خلیل ملکی** در تماس بوده است. در اسناد **ساواک** به امضای قربانی (از پرونده شماره ۱۸۱۹۵، کد ۱۸۶/۵ مرکز اسناد آمده است: «**ریاست بخش ۳۱۲ عطف به یادداشت مورخ ۱۳۴۴/۴/۲۷ به استحضار می‌رساند اطلاعات بخش ۳۲۲ درباره دکتر احسان الله نراقی رئیس علوم اجتماعی در ساختمان شماره ۲ دانشکده ادبیات تهران همان است که در پرونده کلاسه ن- ۱/ منعکس می‌باشد. در بین طبقات فرهنگی و دانشجویان موسسه علوم اجتماعی شاهد بسیار قوی وجود دارد که نامبرده عضو ساواک می‌باشد و بطور کلی وجهه خوبی بین طبقات مزبور وجود ندارد. در بین اساتید فاقد نفوذ و شهرت می‌باشد و دانشجویان او را شخصی بیسواد می‌شناسند.**»
به گفته دکتر آرش خرسند:

«در سالهای ۱۳۵۳ به بعد که برای ادامه تحصیل و پژوهش در دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران بودم و با مؤسس و رئیس دانشکده، مرحوم استاد غلامحسین صدیقی (وزیر کشور دکتر مصدق) درس می‌خواندم، همین دکتر نراقی که استاد بیسواد می‌شد با دانشجویان شلوغ و ماجراجو جلساتی برقرار می‌ساخت و دانشجویان با شعار آزادیخواهی دانشکده را بهم می‌ریختند و سپس در خیابانها موتور محرکه گروهها علیه شاه شدند، از تاکتیک های ایشان این بود که دانشجویان را که در خیابانها بی نظمی ها می‌کردند و پلیس آنها را دستگیر می‌کرد، آقای نراقی خیلی علنی و مداخله گرانه، واسطه آزادی آنها می‌شد و عملاً آنها را تبدیل به قهرمانانی می‌کرد که برای آزادی به زندان افتاده اند در حالیکه برای خرابکاری دستگیر شده بودند و همزمان به بهانه های شرکت در سمینارهای خارج از کشور (درحالیکه استادان واجد شرایط و واجد سابقه دعوت به هیچ سمیناری نمی‌شدند) به خارج می‌رفت و در جلسات براندازی برنامه های حرکت بعدی را می‌گرفت و از همان موقع که متوجه خواست استعمار جهانی بر براندازی محمدرضا پهلوی شد یکی از شروط خود را برای همکاری، داشتن پستی در خارج از ایران برای آینده خود خواست و مشاور اجتماعی سازمان ملل را برای خود دست و پا کرد، در سال ۱۳۵۷ اطرافیان معلوم الحال شاه، نراقی را بعنوان تنها پرفسور جامعه شناس به شاه معرفی کردند تا نظر جامعه شناسانه اش را در آن زمانه حساس و سرنوشت ساز ایران برای شاه بگوید، و ایشان نیز طبق نظر استعمارگرانه سفیران انگلیس و آمریکا دوی درد را در بیرون رفتن موقت شاه از ایران اعلان کرد (بعدها سفیر انگلیس در کتاب خود از آن وقایع نوشت برای پاشیدن ارتش باید شاه در ایران نمی‌بود و شرح می‌دهد که روی این هدف کارهایی می‌کرد. در سالهای بعد از انقلاب که مقاومت‌های پراکنده صورت می‌گرفت، نراقی مأمور بود تا لانه های مقاومت را شناسائی کند و به عمال انقلاب برای

نابودی بسپارد و برای این منظور در ایران بود و در زندان بعنوان استاد ناراضی از وضع، بظاهر زندانی شد، با زندانیان ضد انقلاب هم صحبت می شد و حرفهائی که آنها حتی در زیر شکنجه بروز نمی دادند، با ایشان که به خیالشان ضد انقلاب است در میان می گذاشتند و شبکه ها یکی پس از دیگر شناسائی و منهدم می شدند و پس از تخلیه اطلاعاتی همه زندانیان، آنگاه ایشان هم به بهانه بیماری بظاهر از زندان به بیمارستان می رفت و در حقیقت آزاد بود تا دوباره بر حسب ضرورت و تخلیه اطلاعاتی طعمه دیگری که گرفتارش کرده بودند به زندان برود و همنشین و هم درد او جلوه اش دهند.»



احسان نراقی و محمد علی ابطحی

نراقی چند روزی را در زندان حکومت اسلامی گذراند و به واسطه **رئیس جمهور بنی صدر** رها شد و سپس به پست نمایندگی ایران در **یونسکو** قرار داده شد و تا زمانی که بنی صدر در ایران بود نماینده حکومت اسلامی در یونسکو بود و سپس به عنوان **مشاور** در **یونسکو** و همچنین **مشاور اطلاعاتی** در سفارت مشغول شد. او یکی از آنهایی بود که با توسعه سیستم استعماری **رابطه فرح دیبا** را با **خانواده رفسنجانی** برقرار کرد و از آن زمان **رابط** و **مشاور فرح دیبا با حکومت اسلامی** قرار گرفت. نامبرده مأموریت خود را در **خنثی کردن اپوزیسیون حکومت اسلامی** در خارج و در داخل به خوبی انجام داده است و همچنین **سرویس اطلاعاتی** ایران بودجه کلانی در اختیار او قرار داده است که در صورت لزوم صرف خرید مزدوران و افراد سرشناس و همچنین **قلم به مزدان** به نفع حکومت اسلامی می کند.

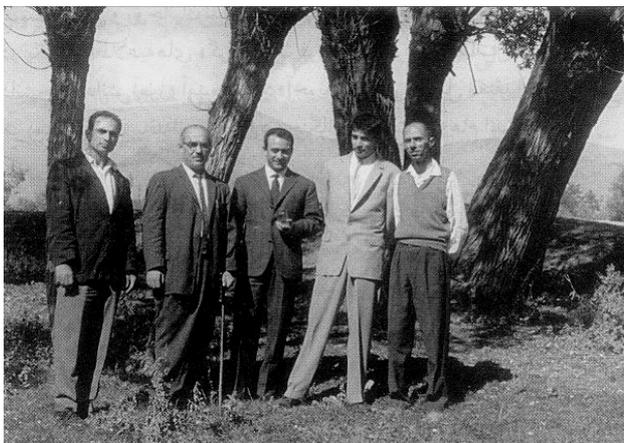


فرح و داریوش همایون

داریوش همایون در پنجم مهر ماه سال ۱۳۰۷ در تهران متولد شد. پدرش **نورالله** ابتدا از کارمندان اداره حسابداری مجلس شورای ملی بود که چندی بعد به وزارت دارایی منتقل شد و آخرین مسئولیت وی مستشاری دیوان محاسبات بود.

نبرد با اهریمن

داریوش همایون ابتدا از طرفداران **حزب پان ایرانیست** بود در سال ۱۳۲۹ از مکتب پان ایرانیسم جدا شده و وارد **حزب ملت ایران** که **داریوش فروهر** رهبر آن بود می شود. **همایون** در حزب ملت ایران چندان ماندگار نشد و دیری نپایید که مجدداً در سال ۱۳۳۰ رسماً وارد **حزب پان ایرانیست** شد. او یک سال بعد در سن ۲۴ سالگی به **حزب سوسیالیست ملی کارگران ایران (سومکا)** می پیوندد (۱۰ تیرماه ۱۳۳۱) در حزب **سومکا** به گروه جاویدان (**گارد رهبر**) می پیوندد. پس از **هشت** روز از عضویت او در حزب **سومکا** به اتهام **حمله** به یکی از مکان های وابسته به **حزب توده** و برهم زدن نظم عمومی و تشنج آفرینی با گروهی بازداشت شد (در حقیقت حزب **سومکا** توسط **انگلیسی** ها MI-6، **آلن چارلز ترات** و **کلنل رچی فیلچر** تقویت می شد تا تضاد حزبی را در جامعه ایران بالا ببرد). **داریوش همایون** برای **دومین** بار در ۸ شهریور ۱۳۳۱ به مدت **سه ماه و نیم** به زندان می افتد و بار **سوم** در ۱۵ اسفندماه ۱۳۳۱ همراه با کادر کانون انتشارات **سومکا** و رهبران **سومکا** به دستور دولت **مصدق** به زندان می افتد.



از راست: نفر دوم داریوش همایون، نفر چهارم داود منشی زاده در کرمان

داریوش همایون از ۱۹ بهمن ۱۳۴۲ در وزارت دارایی تا نیمه اردیبهشت ۱۳۴۳ به عنوان **مترجم انگلیسی** در **اداره کل امور عمومی نفت** سرگرم کار بود و در آنجا پیوند خود را با عوامل **جاسوسی انگلیسی** محکم تر می نماید، سپس به عنوان مأمور در اختیار وزارت **اقتصاد** قرار داده می شود. او در سوم خرداد ۱۳۴۳ به سمت **بازرس عالی وزارت اقتصاد** منصوب شد. یادآور می شویم که در این زمان **امیرعباس هویدا** وزیر دارایی و **علینقی عالیخانی** عضو لژ همایون (شبکه فراماسونری)، **وزیر اقتصاد** بود. **علینقی عالیخانی** با کانون قدرت **بیگانه** همواره در تماس بود و در لژهای شبه **ماسونی آمریکایی** عضویت داشت. **همایون** نیز با جاسوسان مستقر در سفارت **آمریکا** ارتباط نزدیکی داشت و به عنوان یک **عامل اطلاعاتی انگلیسی آمریکایی** و **اسرائیلی** مورد بهره برداری همه قرار می گرفت و در

سایهٔ این ارتباطات و خوش **رقصی** ها بود که موفق به دریافت یک **بورس تحصیلی در دانشگاه هاروارد آمریکا** شد و در همین زمان دورهٔ ویژه ای را پیرامون کارهای **جاسوسی و اطلاعاتی** در **آمریکا** زیر نظر کارشناسان « **سیا** » گذراند و **ظاهراً** موفق به اخذ دکترای سیاسی گردید. باید متذکر شد که به سفارش **عالیخان** وزیر اقتصاد وقت، داریوش همایون در مدت اقامت خود در آمریکا هم از **بورس** دانشگاهی و هم از **حقوق و مزایای** محل کار خود در ایران بهره مند می شد، طبق سند زیر :

« در تاریخ ۷ مرداد ماه ۱۳۴۳ وزارت بازرگانی شمارهٔ ۸۲۷۵/۲۴ ادارهٔ کارگزینی عطف به نامهٔ شمارهٔ ۴۸۱۱۳ به تاریخ ۲۳ تیرماه ۱۳۴۳ راجع به موافقت با اعزام آقای داریوش همایون کارمند وزارت دارایی مأمور خدمت در آن وزارت، بنا به دعوت دانشگاه هاروارد کشور آمریکا به مدت یک سال جهت استفاده از بورس دانشگاه مذکور، با توجه به توضیحاتی که در این خصوص داده شده با اعزام و پرداخت از حقوق ریالی ایشان در مدت استفاده از بورس با رعایت تصویب نامه شماره ۹۱۴۴ مورخ ۲۸ خرداد ۱۳۳۹ موافقت حاصل است.

وزیر دارایی»

همایون که در پی گذراندن یک دورهٔ آموزشی در هاروارد مفتخر به دیدار **امیرعباس هویدا** (که پس از ورود **فرح دیبا** به دربار با **توصیه انگلیس یکی از همکاران و حامیان او شده بود**) و **اسدالله علم** نخست وزیر و وزیر دربار شاهنشاهی شد. او همچنین به کمک **علینقی عالیخان** و دوستان ناآشنای دیگر به مراکز تصمیم گیری **جاسوسان سیاسی بین المللی** نزدیک شده و در **لژهای فراماسونری** فعالیت خود را علیه ملت ایران افزایش می دهد. در سال ۱۳۴۶ با حمایت **فرح دیبا** و **عوامل جاسوسی انگلیس، هویدا** و **تیمسار نصیری** به داریوش همایون اجازهٔ انتشار یک روزنامهٔ به اصطلاح بیطرف به نام **آیندگان** را می دهند. برای این روزنامه، شرکت سهامی تشکیل می شود که ۵۱ درصد سهام آن متعلق به دولت و چهل و نه درصد بقیه به **داریوش همایون** و تعدادی از **عناصر کنفدراسیونی** که در این روزنامه مشغول می شدند، تعلق گرفت. این روزنامه دیری نگذشت که در زبان انقلابیون و **مخالفان** شاه شد و اکثر کارمندان از **توده** ای ها، **کمونیست** ها و اعضای **کنفدراسیون** دانشجویی بودند (همپالگیهای فرح).

داریوش همایون در دی ماه

سال ۱۳۵۰ با **هما زاهدی** که **نماینده مردم همدان، دختر فضل الله زاهدی** ازدواج می کند. هما زاهدی از همسر قبلی خود (حسین اتحادیه) دو فرزند داشت که در تصویر مقابل دیده می شوند. با این ازدواج، وی از حمایت بیشتر **جبههٔ انگلوفیل** یعنی **اردشیر**

